

به نام حق

# جرم بزرگی که "شهرز مرکباتی لنگرودی" بود.....

از:

شهرز مرکباتی لنگرودی

1.

سوسیس سوئسی

با سس سردرد

و طعم عاشقانه هایش در اسکاندیناوی سکوت

یک گلشیری می طلبد

اما

ما تنها دو عبدالملکیان جلوتر از شعریم

و شعر

این بازیچه اغیار

غیر از شعر چیزی بلد نیست

بد نیست حالش

گذشته اش درد می کند

خونسرد و ولگرد

سوت می زند

با ته مانده سوسیس

روی کتاب الهی...

.2

به زخم هایم  
بخیه شلیک کن  
تناقض از این زیباتر میخواهی!!

3.

هنوز تابستان ما را که می بیند داغ می کند  
و آهنگ مورد علاقه جهان از ضبط ماشین تو پخش می شود

هنوز خاطرات که هجوم می آورند به هجوم

حجم دست های تو روی ساحل پیدا می شود

حجم دست های آن دیگری که نبود

آن دیگری که منم

هنوز ما

خودمانیم

سال ها پیش.....

.4

در آینه خودم را نمی آورم به جایی  
در آینده خودم را نمی برم به فضایی  
در حال حالم...

5.

چشم هایت را بگذار زیر چرخ دنده های چرخ گردون

حالا سعی کن

دورتر شوی از این که هست

و بعد لای دستمال کاغذی ات شعری بنویسی

و بعدتر مینیاتوری از ترمیناتور به دست بیاوری

و بعدتر بمیری....

به همین سختیست فرض اول!

6.

از پشت کوهان آمده ای

آمده ای که آمده آ را

دهن کجی کنی با دهانه ات

که از ده حس حساس

به ده مست عکاس

سفری داشته بی صفر

سفره ای حتی ماهی وار

بی تنگ

به گشادی یک شلوار که در بوتیک

تیک می خورد

چشمی را

تو آمده ای

که

"آدم، بمانم" را

به سخره بگیری

پس نمان که بمانی ات همین دور و برهاست...

.7

زن ها برای چه به صدا در می آیند؟!  
از در می آیند که به پنجره دهن کجی کنند  
یا سوار ابر هایند که انقدر خیسست همه جا؟!!



.8

خیابان های شهر  
کشورهای قاره منند  
که سالها پیش  
زیر آب رفت...

9.

برگ ترین مرد جهان بود

او که مدام می ریخت

بی آنکه مال درختی باشد...

.10

پريشانی  
شغل چندم منست؟!

.11

دست هایم را برای فروش گذاشته بودم

زنی آنها را خرید

اما

هر روز به خودم می فروشد

خودم را که زنم

مانده ام

دست هایم زن بوده اند

یا زن بودنهایم دست....

.12

نارنج لعنتی را سر ببر

بینداز به پای سگها

سگها در عالم بعد درختهایی خواهند بود که بینداز محصولشانست....

.13

چشم در برابر چشم

اسلحه در برابر اسلحه

و این رمانتیک ترین فیلم جهان خواهد شد

.14

صحنه ها را با باند بسته بودند

وخون

درست شیشه خون

از دست بنده های خدا می ریخت....

.15

در تمام عکس ها نیمه ام گمشده است

من نیمه نیمه گمشده خودم هستم

من گمشده خودم هستم

گم

منم

گم

منم که هنوز گم نشده ام هنوز....



.16

آینه

پنجره شد و دود

بلند بلند

از سرم پرید

به سقف

چرید

تمام کتابهایم را

دستی که می خواند و خط می زد

پنجره

آینه شد و بود

ظاهر را

کوتاه کوتاه

در قلبم جهید

به کف پاهایم

خرید

دفترهایم را

دستی که نخواند و خطی نزد

در هم و با هم

در بی قاعده ترین با قاعده که زندگی می گفتند آن ها که نشسته اند در پستو

پس تو

پس تو بودی آن

آن که رفت و نیامد تا داستان

از شعر سرچشمه ای بیاراند که هوا ابريست

هوا حوای ابريست که بالای سر شهر نیمکت چیده بود

و حسود

به حسود

آدم داشت می رفت

آدم داشت می کاشت

که برداشت صدم را بگیرد فیلم بردار

فیلم بر دار شدن حلاج در صفحه های کوچک کنترل

روی میز غذاخوری چند دست کت و شلوار

شلوار تنگ به پای دل

و دل روی ورق ها

ورق های آلومینیومی که فروخته بود آدم به آدم

و آدم همان آنی بود که همانی؟!!

بمانی اینجا

بمان اینجا

اصلا خب

این جا چطورست؟!!

چطورست برویم بیرون از متن این به ظاهر شعر

که منم

که من م من م نکن دیگر  
نکن دلم را در به در که پنجره میخوام  
میخ آهم بر نگاه ماهی که بی خود و بی جهت وسط آسمان پهن شده

بیخود و بی جهت

به جاده زدم

که جاده ام خودم

خودم

از

خودم

بزرگترم

گشادم برای خودم

و نگاهم هم

هم هم

می خورد

نم نم

من

بر عکس می نشیند روی چمن

و چمن دیگر کاربردی ندارد در شعر

شعر و ورست

این... شعر

دستگیرم

من

دست و پاگیرم

به جرم بزرگی که

"شهر روز مرکباتی لنگرودی"

بود

که انجمنش خودش بود که خودش پشت کرده بود و صخره های بی دریا

روانش

جهانش

را بالا می انداخت

و به پنکه سققی گیر می کرد

شعر هاش

متن هاش

و اجرا نمی رفت توی هیچ چشمی

و بی چشمی که داشت

نشست

نوشت

در اتاق خلایی که ساخته بود زمان

زن آن بود که نداشت

دستش

و دستش

مدام گیر بود

به جرم بزرگی که

"شهر روز مرکباتی لنگرودی"

بود

و می شد همین طور هذیان گفت به حظ آن که نمی برد

به حظ آن که نمی برد

به حظ آن که نمی برد

به هز آن که نمی برد

به هض آن که نمی برد

به هظ آن که نمی برد

به هذ آن که نمی برد

به حذ آن که نمی برد

آن که نمی برد

که نمی برد

نمی برد

برد

بر

ب

.

.

.

.

.

.

.

.

.

.

.